

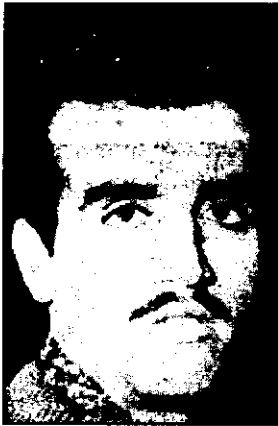


از بزم طرب
باده گساران
همه رفتند

پروژه نگاه علوم انسانی و مطابقت
برمال جامع علوم انسانی



با همکاری و تأیید سازمان اسناد و کتابخانه ملی
توسط گروه اسناد و اطلاع‌رسانی
سازمان اسناد و کتابخانه ملی
پژوهش‌های علمی و اطلاع‌رسانی
سازمان اسناد و کتابخانه ملی



پرویز یاحقی، سالهای ۱۳۴۰

او دوست دارند مثل یاحقی ویولن بنوازند مثل آقای شهرام فسلزاده یا آقای لقمان ادهمی.

پرویز صدیقی پاریسی در دهه ۱۳۴۰ تهیه کننده برنامه‌های بود به نام شهری در دنیای شهر شما و چون از تنالیت صدای خوبی برخوردار بود خود ایشان نیز گوینده این برنامه بود. این برنامه در آگاه کردن و تنویر افکار مردم از مسائل قضایی نقش مؤثری داشت. مصاحبه با قاتل، خانواده مقتول و وکلای دادگستری و... جزء این برنامه بود. یاحقی بهراستی هنرمندی جامع‌الاطراف و روشن به مسائل روز بود. مجموعه آثار ایشان به بیش از سه هزار برنامه می‌رسد که زنده‌یاد یاحقی در همه آن‌ها سلو نواخته، آهنگ ساخته، چهارمضرب نواخته و یا جواب آواز خواننده‌های را با ویولن همراهی کرده که این آثار شامل شاخه گل، برگ سبز، رنگارنگ، صحرایی، موسیقی ایرانی و... است و همکاری ایشان با هنرمندان و اساتیدی چون جلیل شهنواز، حسن کسائی، تجویدی، فرهنگ شریف، حسن‌نهاد، شهیدی، شجریان، بنان، گلپایگانی، قوامی، نادر گلچین، ناصر مسعودی، نجاهی، مجد، افتتاح، جهانگیر ملک، نریمان، صارمی، ورزنده، محمودی خوانساری، ایرج‌محمد موسوی، منتشیری و فضل‌الله توکل همراه بوده است. استاد پرویز یاحقی تافته‌ای جدا بافته بود و شخصیت درونی او به گونه‌ای بود که او را خلوت‌گزیده و مردم‌گریز کرده بود.

از ازدحام و اشتها در یک مجلس گریزان نه بلکه هراسان بود و به تجربه آموخته بود که در چنین دامی نیفتد. یادم می‌آید که در چهلمین سالگرد درگذشت استاد ابوالحسن خان صبا همه در قبرستان ظهیرالدوله حضور پیدا کردند، حتی استاد فرامرز پایور که کمتر به مجلسی می‌آمد! ولی یاحقی نیامد و او فقط با دسته‌گلی فاخر و باشکوه از طریق یکی از دوستانش بر سر آرامگاه صبا انجام وظیفه کرد.

بیژن ترقی شاعر و ترانه‌سرای نامی کشورمان از اشخاصی بود که نزدیک به پنجاه سال با پرویز عزیز زندگی کرد و به قول معروف رفیق گرمابه و گلستان او بود که متأسفانه در حال حاضر در بستر بیماری است. با او گفتم و گو داشتم و نیز سال‌های قبل نیز در مورد شأن نزول ترانه‌هایش مصاحبه‌ای انجام داده‌ام که یک قسمت آن درباره یاحقی و خاطرات ایشان است.

«جوان بودیم و بیشتر اوقات می‌رفتیم منزل آقای بدیع‌زاده و آنجا

سرنوشت این‌گونه بود! کلک تقدیر در پنجه قضا این‌طور رقم خورد که یک بار دیگر هنرمندی وارسته و مظلوم در گوشه منزل خود از دست رفت. همه دوستداران موسیقی را داغ‌دار و عزادار نمود. مرگ که سرنوشت همه انسان‌هاست ولی هنرمندانی هستند که هر کدامشان یک نسخه خطی هستند که آثارشان به غنای موسیقی ما افزوده است و تکرار آن‌ها غیرممکن است. متعجب و گله‌مندم که چرا تلویزیون و شبکه خبر و رادیو (به جز رادیو فرهنگ) آن‌طور که بایسته و شایسته است خبر درگذشت استاد پرویز یاحقی را اعلام نکرد! مگر زنده‌یاد یاحقی برای تلویزیون کارنامه درخشانی نداشت؟ مگر همیشه تیترو برنامه تماشا (سرورس حال و حاضر) نبود؟ مگر برای رادیو و برنامه‌های متنوع آن سلوهای زیبایی نمی‌نواخت؟ درد اینجاست که در کشور هندوستان با آن فقر مالی و فرهنگی هنگامی که بسم‌الله خان (نوازنده بزرگ شهنای) می‌میرد در کشورشان یک روز عزای عمومی اعلام می‌شود. آیا هنرمندان تا زمانی که می‌توانند اثری بر جای بگذارند و بال پرواز دستگاه‌های ارتباط جمعی اند مفید هستند و در هنگام کهولت، پیری و مرگ، باید آن‌ها را فراموش کنیم؟

یاحقی در تحول و اعتلا و طلوع رادیو چه فعالیت‌های بزرگی که انسجام نداد ولی آن‌ها برای یاحقی چه کردند؟ تو گویی هرگز فراموشی نبود!

حضور مردم در تشییع جنازه او در بهشت زهرا و مراسم سومین روز این هنرمند قابل قدرانی بود و مردم میهن عزیزمان هنوز حق‌گذار و قدرشناس‌اند. در هیچ مراسمی این قدر جمعیت حضور نداشت. بهراستی درود بر همه آن‌ها!

قضاوت درباره سبک نوازندگی شادروان یاحقی و اصولاً ساز ویولن در تخصص بنده نیست و قضاوتی نمی‌کنم و آن را به عهده اهل فن می‌گذارم فقط اشارهای می‌کنم به نظر و دیدگاه شادروان استاد محمد میرنقیبی؛ که دیدگاه خود را در مورد ویژگی‌های نوازندگان ویولن در مصاحبه‌ای که سال ۱۳۷۸ در منزل خودش در قلهک انجام شده بود اشاره کنم! اما ساز پرویز یاحقی رنگ و بوی دیگری دارد، کرشمه‌های مخصوص، ذخیره معلومات موسیقایی و نبوغ، ناله‌های مخصوص آرشه در جواب آواز، خلاقیت در ارائه چهارمضرب‌ها و ایجاد آهنگ‌های دلپسند از او نوازنده توانایی ساخته و اصولاً بینش او با بسیاری از نوازندگان متفاوت است و بسیاری از نوازندگان هم‌عصر

عالمی هستیم. بیژن این‌ها استادند، آزادند، ولی بطور متوجه حال من نمی‌شوند بعد دو سه فراز این آهنگ را خودم زمزمه کردم و ساختم و حدود ده دقیقه فقط ظلمات بود و تاریکی و هیچ صدایی در نمی‌آمد یک لحظه دیدم که یک چراغ روشن شد و ماشین جیب پرویز خان بود. پرویز خان از ماشین پیاده شد و گفت: بابا تو کجا رفتی؟ ما را نگران کردی. چرا این قدر نگرانی؟ گفتم که ده دقیقه‌ای می‌گذارم خونه. گفتم: این جور که شماها نشستین نمی‌شه و فایده نداره.

خواست حرکت کنه. گفتم: نگه دار. گفت: چرا؟ گفتم: این آهنگ که من زمزمه می‌کنم نتش را بنویس. این بود شأن نزول آشک سپهر. یعنی شب‌نم روی گل‌ها که خورشید طلوع می‌کنه پرواز می‌کنه. در ترانه‌سرایی چنین چیزی دیگر نخواهید دید یا مثلاً سراب آرزو که این را در حضور داریوش رفیعی که روزها با هم معاشرت داشتیم از کارهای اول من با پرویز بود؛ بعد به زمانی که محبت شده همچون افسانه، می‌زده شب که خدایا تو شاهدی ویولون پرویز انسان را پرواز می‌داد دیگه کسی نمی‌تونه این کارها را تجدید بکنه، نه آهنگ‌ساز، نه شاعر، غیرممکن است اگر هم بیاید زمان عوض شده افراد دیگری با طرز تفکر دیگری، که خدارحمت کنه داریوش رفیعی که شعرشناس قوی بود و خیلی مسلط به متون ادبی بود من می‌فهمیدم. دهانش باز می‌شد من متوجه می‌شدم تا کجای سخن آشناست.»

[پایان سخنان بیژن ترقی]

اما در دیداری که با استاد بیژن ترقی داشتم (۸۵/۱۱/۲۵) با اینکه توانایی سخن گفتن را به خاطر بیماری و تألمات روحی نداشتم اشاره نمودند که: به جان خودت نمی‌توانم نفس بکشم. چند روز است نفسم بالا نمی‌آید. بستری‌ام و حالم خیلی خراب، این ضربه آخر مرا از پای درآورد. شعر کمی سرودم که مقداری از آن را چاپ کن و آهنگی نیز خانم فخری ملک‌پور ساخته که دارم شعری روی آن می‌گذارم.

مپرس ای عزیزان چون و چندم
که همچون آهوی سر در کمندم
چه سازم با غم سنگینم ای دوست
که پیر و ناتوان و دردمندم
کسی که جان و چون جانان من بود
ز جسم و جان خود دورش ببینم

مصاحبه با استاد معینی کرمانشاهی، ۱۳۸۰/۶/۲۵

چند سال پیش منزل ما نزدیک آب‌انبار معیر بود که یک آپارتمان کوچکی داشتیم و من و بچه‌ها و همسر من آنجا زندگی می‌کردیم. پرویز یاحقی نهار نزد ما آمد و روی بام گرمابه جوانی کفتر بازی می‌کرد. پرویز گفت امروز یک قطعه ساختمام گوش کن. قطعه را نواخت. خودم را در آهنگ پیچاندم، نه بحث طاووس بود نه بحث چیز دیگری. من با دیدن این کیبوترها یک مرتبه فکرم پرواز کرد که ناگهان ترانه طاووس را ساختم بدون اینکه طاووس آن لحظه دیده باشم. آقای پرویز یاحقی وقتی شعر را شنید با کمال مهربانی و خضوع خم شد و مرا بوسید و گفت تو کیبوتر می‌بینی و طاووس می‌سازی. طاووس ببینی چه خواهی ساخت. ترانه طاووس اجرا شد ولی چند جای این ترانه غلط خوانده شده است. مثلاً خوش بدم گرم تماشا (یعنی خوش بودم) خواننده خوش بدم را ادا می‌کند و هنوز

خیلی از دوستان هنرمند حضور داشتند از جمله آقای داریوش رفیعی که وقتی به تهران آمد بیشتر در منزل آقای بدیع‌زاده می‌گذراند و آنجا زندگی می‌کرد. آن موقع نه من و نه پرویز هیچ‌کدام به رادیو نمی‌رفتیم، من بیشتر اوقات زندگی‌ام را در کتابخانه پدر می‌گذراندم. از قضا یک روز به اتفاق پرویز جان رفتیم کنار قنادی نوبخت و آنجا صندلی گذاشتیم و جای و قهوه خوردیم پرویز دست کرد داخل جیبش یک قلم درآورد و پنج خط حامل را کشید و نتی نوشت و زمزمه کرد و پس از چند لحظه بعد نت را که روی کاغذ بود مچاله کرد و انداخت داخل جاسیگاری.

وقتی خواستیم برگردیم من یواشکی کاغذ را گذاشتم داخل جیبم و این به خاطر علاقه‌ای بود که به ایشان داشتم و می‌دانستم یک آدم دیگری غیر از همه است. هفته بعد یک روز با هم بودیم و کاغذی که مچاله شده بود از جیبم درآوردم. پرویز نگاهی کرد و گفت: این خط من کجا بوده؟ گفت: چه چیز خوبیه. شوشتری هم هست. حالا در مسیر بودیم که داشتیم می‌رفتیم منزل آقای بدیع‌زاده و پرویز ویولون را برداشت و دو سه فرازی از این قطعه زد و آقای همایون‌پور هم در مهمانی بود و گفت این قطعه را بیژن جان، ترانه بساز تا من بخوانم. شب که با آقای همایون‌پور و پرویز خان داشتیم برمی‌گشتیم (اگر یادتان باشد) فقط سگ‌ها داخل کوچه و خیابان‌ها پلاس بودند و من و همایون‌پور تنها شدیم که من دیدم همایون‌پور شروع به خواندن کرد.

صدای همایون‌پور خیلی عالی بود و شروع کرد به مقام همایون خواندن، خدا را مرانید ای سگان کوی از من، هنوز در تن خود مشتی استخوان دارم.

اگر بدانید این آواز چه اثری در من گذاشت روی این تصنیف آوای رهگذر، صدای آقای منوچهر همایون‌پور با آهنگ پرویز ارائه شد که مشتاقاتی پیدا کرد و اما آشک سپهر که ماجرا دارد: نصف این آهنگ مال من است که آقای یاحقی ساخته، پسر من امید که ۳ سالش بود و تب کرده بود. وقت گرفتم ساعت ۷:۳۰ شب برویم دکتر که دوستی داشتیم که خدا رحمتش کند به نام آقای جعفر اخوان و مجرد بود، از ما دعوت کرد که با هم غذا بخوریم. ایشان دوستی گرمی با صبا و حسین تهرانی داشت. پرویز یاحقی، اشرف السادات مرتضایی، فریدون مشیری داخل آن منزل رفت و آمد داشتند. پرویز ساعت ۲ بعدازظهر آمد دنبال من. گفتم پرویز من گرفتارم. پسر من مریض است باید برویم دکتر. گفت: زردبند نزدیک است، خودم تو را به خانه می‌برم. برویم هوایی بخوریم، خلاصه رفتیم و جوانی بود و آن شور و حال که نشستیم غذا آوردند، حرف زدیم، شعر و ساز و سخن من گفتم پرویز من باید بچه را ببرم دکتر. پرویز: آقا من ظرف ۲ دقیقه می‌رسونمت. باز من گفتم و پرویز و اخوان شارژ شده بودند و نگاه به هم می‌کردند و می‌خندیدند هوای لطیف و دوران شباب و چنان که افتد و دانی.

من آتش تو سرم بود پا شدم تو جاده تاریک راه افتادم، هوا تاریک بود اون موقع زردوند این جوری نبود یک بیابون و یک قهوه‌خانه بود. زیر زبان می‌گفتم: شب‌نم پاکم به عالم خاکی چرا فتادم زمزمه کردم. پیش خودم گفتم این‌ها تو چه عالمی هستنند من تو چه



می شود.

اگر مرد هست از هنر بهره‌ور

هنر خود بگوید نه صاحب هنر

و نیز معتقدم که حفظ کردن و به زبان آوردن اسامی قطعات و دستگاه‌ها و مایه‌های مختلف موسیقی ایران، هیچ تغییری در اساس کار به وجود نمی‌آورد. کما اینکه کتاب‌هایی در این زمینه داریم و استاد جلال همایی در مورد موسیقی کتابی دارد. آیا اگر کسی کتاب‌هایی را که در مورد موسیقی ایرانی نوشته شده، مطالعه بکند می‌توانیم او را موسیقیدان بنامیم؟ مثلاً کسی که مشهور است آواز را خوب می‌خواند یا خوب ساز می‌زند، اگر فریاد بزند که بهتر از هر کسی آواز می‌خوانم یا ساز می‌زنم، مسئله‌ای حل نمی‌شود با هنر خود را ارائه کند و اینجاست که می‌شود قضاوت کرد و نتیجه گرفت.

آرزو دارم موسیقی اصیل ما که طی قرون سینه به سینه به ما رسیده ناپود نشود و امیدوارم فرزندان ما که تازه متولد شده‌اند وقتی نوجوان و جوان شدند اگر موسیقی اصیل ایرانی را شنیدند نگویند این موسیقی چیست؟ و این موسیقی به گوش ما آشنا نیست. همان طور که این موسیقی از نسل‌های گذشته به ما رسیده، آرزویم این است که موسیقی مان به نسل آینده هم برسد. به ویژه اینکه موسیقی ایرانی دارای زیر و بم‌ها و ظرافت‌هایی است که اگر در گوش تکرار نشود و موسیقی دیگری جای آن را بگیرد واقعاً فراموش می‌شود. جز این، آرزویی ندارم که معیارهای موسیقی ما، به همان گونه که یک نفر مستشرق می‌شناسد، بشناسد.

خاطره:

خاطره‌ای دارم از زمانی که با خانم مرتضایی همکاری داشتم. آن زمان عده‌ای از آهنگسازان مشهور بنا به دستور اداری موظف بودند که در یک مدت معین آهنگی به رادیو بدهند که من نیز جزء آن آهنگسازان بودم. روزی قرار بود به رادیو آهنگ بدهم. به یاد ندارم مسافرت بودم یا بیمار شدم، خلاصه وضعی پیش آمد که تا صبح روزی که قرار بود آهنگ در رادیو ضبط شود، آهنگ را نساخته بودم و ترانه‌سرا هم همان‌جا برای آن آهنگ، شعری گفت. نمی‌دانم شانس من بود یا آهنگ خوب درآمد که یکی از موفق‌ترین آهنگ‌ها شد و فکر می‌کنم نامش "بعد از آن شب بی‌خبری" (درمایه چهار گاه) بود.

هم می‌شنوید خوش بدم و هر کاری کردیم من و پرویز خواننده اثر (مرتضایی) مجدداً آن را اجرا کند قبول نکرد و همین‌طور رها شده در پایان ترانه هم یک نکته است.

جلوه آن مرغ شیدا، گفته جان‌پرور من

یاد آن طاووس زیبا، هستی رنج‌آور من

که سانسورچی روابط عمومی رادیو (هستی رنج‌آور) را عوض کرد و اعلام کرد و نوشت در زمان شاهنشاهی کسی نمی‌گوید هستی رنج‌آور من، باید بگوید (این دل بی‌دلبر من). اصلاً این دل بی‌دلبر من به چه معناست؟ این کلام ترانه از من نیست! دکتر مرحوم صورتگر به استاد غلام‌حسین بنان پیام داده بود که به معینی بگویید که این ترانه با این مضمون زیبا را چرا آخر آن را خراب کرده‌ای و من موضوع را به استاد بنان گفتم تا به آقای دکتر صورتگر هم بگوید و متوجه جریان شود.

مصاحبه‌ی چاپ نشده با استاد پرویز یاحقی

موسیقی را، از ۷ سالگی آغاز کردم، زیرا دایی‌ام استاد حسین یاحقی موسیقیدان بود و تعلیمات خود را نزد او آغاز کردم و تا سال ۱۳۴۶ که دایی‌ام زنده بود با اینکه خودم نوازنده و آهنگ‌ساز مشهوری بودم از تجربیاتش در زمینه موسیقی استفاده می‌کردم. دوره‌های کلاس موسیقی دایی‌ام را که به پایان رساندم از سال ۱۳۳۶ به آهنگ‌سازی روی آوردم و در سن ۱۳ سالگی به‌عنوان نوازنده خردسال با رادیو آغاز به همکاری کردم و یادم می‌آید قطعه در شور نواختم اولین همکاری با خانم اشرف‌السادات مرتضایی ۱۳۳۸ شروع و بیشتر آثار مرا ایشان اجرا نموده و این همکاری حدود ۴ سال ادامه داشت. سپس با همسرم نزدیک به ۳۷ ترانه و ۴۰ آواز اجراء و ضبط در برنامه گل‌ها و متفرقه داشتیم. سپس با خانم‌ها عصمت باقرپور و فرخ‌دخت طالقانی همکاری کردم درباره شناخت موسیقی جوانان و موسیقی پاپ: من چون خود را یک موسیقیدان سنتی می‌دانم در مورد موسیقی رایج و متداول امروز نمی‌توانم اظهار نظر کنم و طبیعتاً آدمی که با چیزی آشنا نباشد نمی‌تواند در مورد آن اظهار نظر کند. به هر حال، ممکن است چیز خوبی باشد اگر جوان‌ها این نوع موسیقی را دوست دارند حتماً خوب است ولی به هر حال هر چه هست، موسیقی ایرانی نیست و من نمی‌توانم عنوانی برای آن انتخاب کنم.

به‌طور کلی در مورد هنر اعتقادم در این شعر سعدی خلاصه